

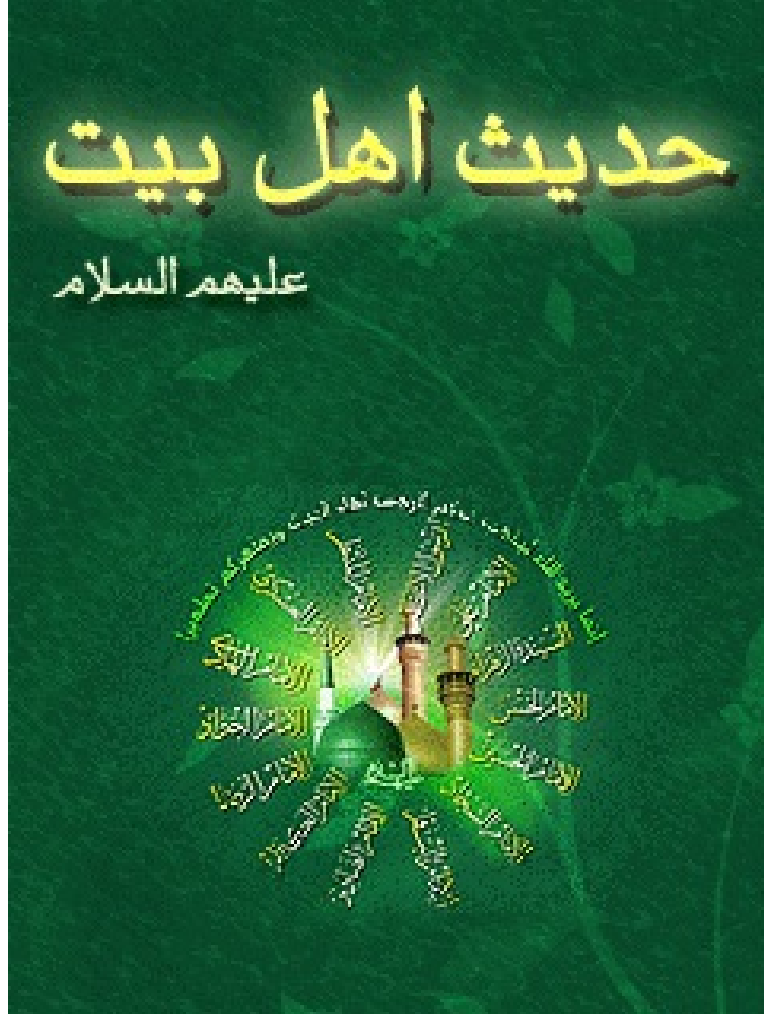
سَلَامٌ عَلَيْهَا
نور فاطمه زهرا



کتابخانه دیجیتال
www.noorfatemah.org

حديث اهل بيت

عليهم السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدیث اهل بیت علیهم السلام

نویسنده:

یدالله بهتاش

ناشر چاپی:

سبحان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	حدیث اهل بیت علیهم السلام
۷	مشخصات کتاب
۷	مختصری از زندگینامه‌ی امام رضا علیه السلام
۷	دوران زندگانی امام هشتم علیه السلام
۷	در ولادت و مدح امام هشتم علیه السلام
۸	مولودیه
۸	امام ثامن و ضامن
۸	مشکاة کبیرا
۸	کراماتی از امام رضا علیه السلام
۸	توجه حضرت رضا علیه السلام به پیرزن اَزْغَدی
۹	عنایت حضرت امام رضا علیه السلام به سلمانی
۹	شفای دختر زاغمرزی
۱۰	سوگند
۱۰	پیدا شدن دختر با توسل به امام رضا علیه السلام
۱۲	مصائب امام رضا علیه السلام
۱۲	حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه
۱۲	امر کردن امام رضا علیه السلام به گریه کردن برای او
۱۲	مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به سوی خراسان
۱۲	رسیدن امام علیه السلام به سناباد طوس و خبر دادن از محل دفن خود
۱۲	رسیدن امام رضا علیه السلام به سرخس و زندانی شدن آن حضرت
۱۳	توطئه‌ی قتل حضرت امام رضا علیه السلام به دست مأمون
۱۳	شهادت حضرت امام رضا علیه السلام

۱۴	حدیث غربت
۱۴	امام رئوف، امام رضا علیه السلام
۱۴	به خاک سپردن امام رضا علیه السلام
۱۵	ثامن الحجج
۱۵	ثواب زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
۱۵	احادیثی از امام رضا علیه السلام
۱۵	پاورقی

حدیث اهل بیت علیهم السلام

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: حدیث اهل بیت: زندگینامه و مصائب چهارده معصوم علیهم السلام / تهیه و تدوین بهتاش، یدالله، ۱۳۲۹. (بخش مربوط به امام رضا علیه السلام) مشخصات نشر: تهران: سبحان، انتشارات، ۱۳۸۱. مشخصات ظاهری: ۳۹۹ ص. شابک: ۹۶۴ - ۵۹۷۸ - ۳۵ - ۱؛ ۱۳۰۰۰ ریال (شومیز)؛ ۱۶۰۰۰ ریال (گالینگور)؛ ۲۵۰۰۰ ریال (چاپ چهارم؛ زرکوب)؛ ۲۰۰۰۰ ریال (چاپ چهارم؛ شومیز)؛ ۳۰۰۰۰ ریال (چاپ پنجم: ۱۳۸۶). یادداشت: چاپ قبلی: موسسه خدمات فرهنگی ۲۲ بهمن، ۱۳۷۷. یادداشت: چاپ چهارم: ۱۳۸۴. یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۸۶. یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۹۷ - ۳۹۹؛ همچنین به صورت زیرنویس. موضوع: چهارده معصوم - سرگذشتنامه موضوع: چهارده معصوم - سوگواری ها رده بندی کنگره: BP۳۶ / ۸۲ ح ۴ ۱۳۸۱ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵ شماره کتابشناسی ملی: م ۸۱ - ۱۳۹۷۹

مختصری از زندگینامه‌ی امام رضا علیه السلام

حضرت امام رضا علیه السلام بنا بر قول مشهور در روز یازدهم ماه ذی القعدة سال ۱۴۸ ه ق در مدینه متولد شد. پدرش حضرت موسی کاظم علیه السلام و مادرش ام ولد معروف به «ام البنین» و نامش «تکتم» است که او را «نجمه» نیز می‌نامیدند. نام مبارک آن حضرت علی است و القاب و نسب‌هایی نیز دارد که عبارت است از: رضا، سراج الله، نور الهدی، قره عین المؤمنین، فاضل، صابر، صدیق و زکی. مشهورترین لقب ایشان «رضا» است، چون خدا و رسولش در آسمانها و زمین از او راضی و خشنودند و کینه‌ی آن حضرت ابوالحسن، ابوعلی و ابوالقاسم است. امام هشتم دارای صفات حمیده و بسیار پسندیده بود. مقام او از جهات فضیلت و مکرمت، صبر و شکیبایی، جود و بخشش و علم و عمل غیرقابل [صفحه ۲۶۸] توصیف است. آن بزرگوار همیشه به یاد خدا ذکر می‌گفت. شبها قائم‌اللیل و روزها روزه دار بود. حاجات مردم را برآورده می‌ساخت و هرگز کسی را رد نمی‌کرد. هیچ وقت در میان سخن کسی سخن نمی‌گفت. همیشه خنده رو و متبسم بود ولی فقهه نمی‌زد. در تاریکی شب به خانه‌ی فقرا و بینوایان سرکشی می‌کرد و برای آنها نان و درهم می‌برد.

دوران زندگانی امام هشتم علیه السلام

دوره‌ی اول زندگی امام هشتم دوره‌ی قبل از امامت است که از سال ۱۴۸ آغاز شد و تا سال ۱۸۳ ه ق ادامه داشت. در این دوره در مهبط وحی و قرآن در مدینه طیبه با پدر و خاندان خود می‌زیست و در مهد عصمت و در آغوش ولایت تربیت یافت. دوره‌ی دوم مدت امامت آن بزرگوار است که در مدینه پس از پدرش آغاز شد و در این زمان خود مرجع و ملجأ مردم و منزلت مرکز تجمع علما و دانشمندان و فقها و مجتهدین بود. مردم دانش دوست که از اطراف و اکناف به مکه و مدینه می‌آمدند، به حضور امام می‌رسیدند و از علم و فضیلت و جود و سخاوت و مکتب تربیتی آن حضرت بهره‌مند می‌شدند. این دوره تقریباً شانزده سال بود. دوره‌ی سوم دوره‌ی است که به دستور مأمون به خراسان مسافرت فرمود و ولایت عهد مأمون شد و پس از سه سال با دسیسه‌هایی مأمون در سال ۲۰۳ ه ق در پنجاه و پنج سالگی مسموم گردید و به شهادت رسید. دوران امامت آن حضرت بیست و یک سال طول کشید. [صفحه ۲۶۹]

در ولادت و مدح امام هشتم علیه السلام

مولودیه

میلاذ رضا امام امجد آمد هشتم ولی خدا سرمد آمد یعنی گل باغ علوی شمس شمس در جلوه به گلشن محمد آمد امشب که صفا در همه جا می‌ریزد چون برگ خزان گناه ما می‌ریزد از یمن ولادت رضا رحمت حق در بزم محبان رضا می‌ریزد

امام ثامن و ضامن

کسی که روی نیازش بر آستان رضاست ز بی نیازی سلطان ملک استغناست [صفحه ۲۷۰] شه سریر امامت علی بن موسی که حاجت در دولترای او موسی است امام ثامن و ضامن رضا که در دو جهان رضای خاطر او موجب رضای خداست سلیل ختم رسل، پیشوای اهل یقین که خاک درگه او توتیای اهل صفاست ولی ایزد منان وصی ختم رسل سَمِّی بوالحسن و نور دیده‌ی زهراست علیم آل محمد، کتاب ناطق حق که بحر دانش او را کرانه ناپیداست سپهر مجد و شرف، آسمان عز و وقار محیط فضل و کرم، بحر جود و کان سماست دریده پرده‌ی او هام را تجلی حق چو آفتاب که زایل کن سیاهیهاست چنانکه ماه ز خورشید کسب نور کند ز نور ایزدیش روح را صفا و جلاست بلی جهان همه روشن به نور آل علی است سرای دل همه زین نور جلوه گاه خداست دلی که روشنی از یرتو ولایت یافت جمال حق را آیینی تمام نماست به حق حق به ولای علی که در بر حق قبول ایمان موقوف بر قبول رضاست کمال دین به ولای علی و حب رضا به پیشگاه خدا و رسول شرط دعاست احمد شهنا [صفحه ۲۷۱]

مشکاه کبریا

فروغ روشن مشکاه کبریاست رضا نشان زنده‌ی آیات هل اتی است رضا دلیل خلقت کون و حقیقت قرآن بحار رحمت و سرچشمه‌ی بقاست رضا ضیای کنگره‌ی عرش و روشنایی زمین امام هشتم و حاکم به ماسوی است رضا اساس دانش و تقوی، اصول فضل و کرم پناه امن اسیران مبتلاست رضا شگفت نیست اگر شرط وحدت است چرا که محو عشق و به دریای حق فناست رضا وجود هر دو جهان از طفیل هستی اوست مدار قطب زمین حجت خداست رضا عجب مدار اگر خاک کوی او بودیم که جان خسته‌ی ما را شفا رضاست رضا شکوه منزلتش را چه سان کنم تقریر؟ که جانشین نبی، پور مرتضی است رضا از آن خدای رضایش لقب نموده که او مشیت ازلی را به حق رضاست رضا علاء الدین حجازی [صفحه ۲۷۲]

گراماتی از امام رضا علیه السلام

توجه حضرت رضا علیه السلام به پیرزن ازغدی

مرحوم حاج غلامحسین ازغدی معروف به «حاج آخوند» که از موثقین و دوستان احقر بود. بلاواسطه نقل کرد که: زنی از محارم که مؤمنه و بسیار فقیر و تهیدست بود، حالش این بود که سالی یک مرتبه از ازغد که چهار فرسخی شهر مشهد بود، با پای پیاده به زیارت حضرت رضا علیه السلام می‌آمد و چون بر می‌گشت، برای هر یک از اطفال فامیل سوغاتی می‌آورد مانند لباس و کفش و کلاه و ... و هرگاه ما به او می‌گفتیم: «تو که پیاده و با دست تهی می‌روی، پس پول از کجا می‌آوری که این سوغاتها را می‌خری؟» می‌گفت: من وقتی به حرم می‌روم، حضرت رضا را میان ضریح می‌بینم و آن بزرگوار احوال مرا و اطفال را و عدد آنها را می‌پرسد و به اندازه‌ای پول به من می‌دهد که به جهت اطفال سوغاتی و تحفه بخرم و شما مگر وقتی به حرم می‌روید، آن حضرت را نمی‌بینید؟ [صفحه ۲۷۳] و چون چنین جواب می‌داد، ما سکوت می‌کردیم و گمان می‌بردیم که او چون فقیره است، در شهر مشهد گدایی می‌کند و پولی به دست می‌آورد و سوغاتی می‌خرد. تا اینکه یک سفر چون روانه‌ی مشهد شد، من پشت سرش

آمدم تا به مشهد رسید و دیدم به خانه‌ی یکی از ازغدیها رفت. پس من بیرون آن خانه منتظر او شدم تا اینکه وضو ساخته بیرون آمد تا به حرم برود. من هم عقب سرش رفتم تا به حرم شریف رسید و خود را به ضریح مطهر چسباند. من در حرم ایستادم تا وقتی از حرم بیرون آمد. پس من خودم را به او رساندم و سلام کردم. چشمش که به من افتاد، اظهار خوشحالی کرد از ملاقات با من. پس به او گفتم: برابر ضریح چقدر طول دادی. گفت: بلی، حضرت رضا با من احوالپرسی کرد و احوال اطفال قبیله را پرسید و پول به من مرحمت فرمود که برای اطفال سوغاتی بخرم. آنگاه دستش را باز کرد، دیدم چند قران میان دست اوست. آن وقت فهمیدم که آن زن به واسطه‌ی اخلاص و صدق به چنین مقامی رسیده است که امام را می‌بیند و با او سخن می‌گوید. من هر چه کردم که آن پولها را بگیرم و برایش سوغات بخرم، قبول نکرد و گفت: باید خودم بخرم. [۱].

عنایت حضرت امام رضا علیه السلام به سلمانی

در مدت توقف حضرت رضا علیه السلام در شهر نیشابور روزی امام وارد حمام شد. سلمانی برای تراشیدن سر مبارک آن حضرت به حضور معرفی شد و شروع به کار کرد. در خاتمه امام توجهی به سنگ دست وی نمود و سنگ به طلا تبدیل شد. سلمانی گفت: یا بن رسول الله، من از شما طلا نمی‌خواهم، تقاضای دیگری دارم. [صفحه ۲۷۴] فرمود: آنچه میل داری بخواه. عرض کرد: در آن وقتی که ملک الموت برای قبض روح من حاضر شود، فراموش نفرمایی. امام فرمود: طلا را بردار، قول می‌دهم که هنگام مردن هم تو را فراموش نکنم. روزی حضرت در مجلس مأمون خلیفه‌ی عباسی بود در حالی که کلیه‌ی وزرا و رجال مملکت اطراف او بودند. یکباره صدای حضرت را شنیدند که فرمود لبیک و امام را ندیدند، به فاصله‌ی مدتی کم دیدند که حضرت روی مسند نشسته است. مأمون عرض کرد: یا بن رسول الله، کجا تشریف بردیدی؟ فرمود: در راه که می‌آمدم، مرد سلمانی در شهر نیشابور از من خواست که هنگام مرگ کنار او حاضر شوم، من هم به او قول دادم. اکنون در این مجلس صدای او را شنیدم که در حال احتضار بود و مرا می‌طلبید. به وعده‌ی خود وفا کردم، کنار بسترش رفتم و سفارش او را به ملک الموت نمودم. [۲].

شفای دختر زاغمرزی

زاغمرز دهی است بزرگ که در سی کیلومتری بهشهر، یکی از شهرستانهای شمال ایران واقع است. در یکی از خانواده‌های محترم زاغمرز دختری تقریباً در سن هشت سالگی دچار مرض سختی می‌گردد که اثر محسوس آن عارضه‌ی تب و ضعف مفرط و زردی صورت بود. خانواده‌ی مریض او را در بهشهر نزد دکترهای معروف می‌برند و معالجات زیادی هم انجام می‌دهند ولی کمترین نتیجه‌ای از آن همه معالجات گرفته نمی‌شود. لذا از آنجا مریض را به ساری و بابل برده به اطبای مشهور آنجا مراجعه می‌کنند ولی باز فایده و اثری نمی‌بینند. بدین جهت مریض مزبور را از [صفحه ۲۷۵] آنجا به تهران می‌برند و برای اولین بار در تهران شورای طبی برای تشخیص مرض تشکیل می‌شود و پس از معاینات دقیق، دستوراتی به خانواده‌ی مریض داده می‌شود و آنها به ده خود برمی‌گردند ولی متأسفانه تفاوت محسوسی در حال مریض مشاهده نمی‌کنند، بدین لحاظ بار دیگر او را به تهران برده، پس از عکسبرداری، او را در بیمارستان نجمیه بستری می‌کنند و بنا به دستور دومین کمیسیون پزشکی، مریض مزبور را تحت عمل جراحی قرار می‌دهند ولی این بار نیز پس از انجام عمل و مراجعت به مسکن خود، حال مریض را مانند گذشته می‌بینند. دومین عمل جراحی نیز انجام می‌گیرد، اما با کمال تعجب باز پس از مراجعت به محل خود تفاوتی در حال مریض محسوس نمی‌شود. خلاصه برای چهارمین بار که خانواده‌ی مریض به تهران می‌آیند، پس از دو بار عمل کردن و به بیشتر اطبای معروف تهران مراجعه نمودن و آن همه شورای طبی و کمیسیون پزشکی تشکیل شدن والدین جواب یأس می‌شنوند و گفته می‌شود که باید در انتظار مرگ دختر خود باشند و از معالجه‌اش قطع امید کنند. مریض را به مسکن همیشگی اش برمی‌گردانند و هر آن در انتظار مرگ دختر بسر

می‌برند. دختر مریض که از همه جا دست رد به سینه‌ی او زده شده بود و در انتظار مرگ خود بسر می‌برد، در همان حال ضعف می‌گوید: مرا به مشهد ببرید، طیب حقیقی و شفا دهنده‌ی من امام رضاست. پیشنهاد دختر مریض با بی‌اعتنایی همه مواجه شد جز از طرف مادر دلسوخته که مورد استقبال واقع گردید، در حالی که همه‌ی خانواده دست از مریض شسته و ناامید بودند. پافشاری و اصرار مادر باعث شد که به قصد مشهد مقدس بهشهر را ترک می‌گویند و دختر را زنده به مشهد مقدس می‌رسانند و به مجرد پیاده شدن، دختر را به صحن بزرگ حمل کرده او را در پشت پنجره فولادی که پشت سر مطهر امام هشتم علیه السلام واقع شده است، قرار می‌دهند، در حالی که مریض به حال عادی نبود ولی مادرش با سوز و گداز و اشک و ناله شفای کامل مریضش را از طیب واقعی یعنی پروردگار توانا به وسیله و شفاعت ثامن الائمه [صفحه ۲۷۶] علیه السلام خواستار بود. شب فرا رسید و همه‌ی مردم و زوار برای استراحت و رفع خستگی روزانه به منازل خود رفتند. ساعت اواخر شب بود و مادر رنج‌دیده‌ی آن مریض بر اثر رنج سفر و خستگی فوق‌العاده‌ای که ناشی از گریه‌های شدید او بود، به خواب عمیقی فرو رفته بود ولی با کمال تعجب در آن هنگام دستی را روی شانهِ خود احساس می‌کند، در حالی که تکانی به او می‌دهد و با صدایی که آمیخته با یک دنیا عاطفه و محبت است، می‌گوید: مادر، مادر برخیز! من شفا یافته‌ام. حالم خوب شده. امام رضا مرا شفا داد. مادر رنج‌دیده با شنیدن این صدا چشمهای خود را باز می‌کند و دخترش را سالم و بدون هیچ‌گونه ناراحتی بالای سر خود نشسته می‌بیند ولی این منظره برای مادر آن قدر غیرمنتظره بود که با دیدن آن بلافاصله فریادی کشیده غش می‌کند و روی زمین قرار می‌گیرد. خدای که در داخل صحن مشغول نگهبانی بودند، با شنیدن فریاد آن زن دورش جمع می‌شوند و پس از گذشتن چند دقیقه و به هوش آمدن آن زن، او را به اتفاق دختر شفا یافته‌اش به مسافرخانه می‌رسانند. پس از بازگشت به بهشهر، اطبای معالج آن دختر حاضر می‌شوند و از او معاینه‌ی دقیق به عمل می‌آورند و بالاتفاق صحت کامل مزاجش و شفا یافتن او را تصدیق می‌کنند. [۳]. [صفحه ۲۷۷]

سوگند

الا- ای که محکوم حکمت قضاست که صبرت جمیل است و نامت رضاست رضای تو را چون که یزدان رضاست گناه زُدای و ثوابم بده به جان جوادت جوایم بده ولی نعمتا من که خوار توام به خوان نعم ریزه خوار توام بین حالم ای گل که خار توام ز گلزار حُسنت گلابم بده به جان جوادت جوایم بده علی بن موسی بین حال من که از بخت برگشته اقبال من شکسته است از غم پر و بال من شفایی به قلب کبابم بده به جان جوادت جوایم بده ز عمری که کردم بسی اشتباه عقوبت بسم، رنج شرم گناه مفرما ز تندی به سویم نگاه جوابی بدون عتابم بده به جان جوادت جوایم بده [صفحه ۲۷۸] من آن با عطای تو پرورده ام که عمری ز غفلت خطا کرده ام کنون رو به سویت چو آورده ام رهی سوی خیر و صوابم بده به جان جوادت جوایم بده الا- ای ولایت تولای من تو امید امروز و فردای من اگر ناامیدم کنی وای من نصیبی ز حُسن المآبم بده به جان جوادت جوایم بده بود بر عطای تو ما را امید که هر بنده دارد به مولا امید امید کسی را مکن ناامید به امیدواری جوایم بده به جان جوادت جوایم بده به هنگام مردن به دادم برس در آن دم که کاری نیاید ز کس من و دست و دامانت ای دادرس برای نجات از عذابم بده به جان جوادت جوایم بده مؤید [صفحه ۲۷۹]

پیدا شدن دختر با توسل به امام رضا علیه السلام

مرحوم سید نعمت الله بن سید عبدالله موسوی شوشتری جزایری صاحب انوار نعمانی نقل می‌کند: زمانی که من به زیارت حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم، هنگام مراجعت در سال یک هزار و سیصد و هفت از راه استر آباد عبور کردم. در استر آباد یکی از سادات برجسته‌ی صالح برای من نقل کرد که چند سال قبل، حدود سال هزار و دویست و هشتاد، ترکمنها حمله‌ای به استر آباد

کردند و هجوم آوردند اموال مردم را بردند و زنها را اسیر کردند. از جمله‌ی اسیران دختری بود که مادر بیچاره‌اش جز او فرزند دیگری نداشت. چون پیرزن خود را گرفتار دید، روز و شب در فراق و دوری دخترش گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت و آرام و قرار نداشت تا اینکه روزی با خود گفت: «حضرت رضا ضامن بهشت شده است برای کسی که او را زیارت کند، پس چگونه ضامن برگشتن دختر من نمی‌شود؟» خوب است که به زیارت آن بزرگوار بروم و دختر خود را از آن حضرت بگیرم.» این بود که به طرف مشهد حرکت کرد و آمد تا به فیض زیارت آن حضرت رسید و دعا می‌کرد و دختر خود را از آن حضرت می‌خواست. اما از طرف دیگر دختری را که اسیر کرده بودند، به عنوان کنیزی فروختند به تاجری بخارایی و آن تاجر دختر را به شهر بخارا برد تا بفروشد، در بخارا شخص مؤمن و صالحی از تاجر در خواب دید که در دریای بزرگی غرق شده و دست و پا می‌زند تا اینکه خسته شد و نزدیک به هلاک و نابودی رسید، ناگاه در همان عالم خواب دید دختری پیدا شد و دست دراز کرد و او را از آب بیرون کشید و از دریا بیرون آورد. بیننده‌ی خواب از آن دختر اظهار تشکر و سپاسگزاری کرد و نگاهی به صورت او نمود و از خواب بیدار شد ولی آن روز را از آن خواب ناراحت و متفکر و حیران بود تا اینکه به حجره‌ی تجارت خود آمد. [صفحه ۲۸۰] ناگاه شخصی نزد وی آمد و گفت: من کنیزی دارم و می‌خواهم او را بفروشم و اگر تو بخواهی، او را خریداری کن. مرد، تاجر را با خود برد تا کنیز را ببیند و اگر پسندید، او را خریداری کند وقتی که به جایی که کنیز بود آمدند، تا چشم تاجر به کنیز افتاد، دید او همان دختری است که دیشب او را در خواب دید، که وی را از دریای مرگ نجات بخشیده است. بسیار تعجب کرد و از خریدن او استقبال نمود و با میل و رغبت زیاد و با شادمانی فراوان او را خرید به خانه آورد. از حال و حسب و نسب دختر پرسید. دختر شرح حال و گرفتاری خود را به تفصیل بیان کرد. تاجر از شنیدن داستان او در وی دقت کرد و فهمید که دختری است شیعه و مؤمنه. سپس به دختر گفت: باکی بر تو نیست و اندوهی نداشته باش، زیرا من چهار پسر دارم و تو هر یک از ایشان را که بخواهی. به عنوان همسری انتخاب کن. دختر گفت: هر یک از ایشان که شرط کند مرا با خود به مشهد مقدس و به زیارت قبر امام هشتم حضرت رضا علیه السلام ببرد، من او را به همسری اختیار می‌کنم. یکی از چهار پسر این شرط را قبول کرد و دختر را به جبهه‌ی نکاح و ازدواج خود درآورد. آنگاه زوجه‌ی خود را برداشت و به قصد آستان بوسی حضرت رضا علیه السلام از بخارا به طرف خراسان حرکت کرد. متأسفانه دختر در بین راه بیمار شد. شوهر به هر زحمتی که بود، او را به مشهد رسانید و در مسافر خانه‌ای جا گرفتند و مشغول پرستاری گردید ولی از این جهت که از عهده‌ی بیمار داری و پرستاری او بر نمی‌آمد خیلی ناراحت بود. روزی وارد حرم حضرت رضا علیه السلام شد و از خدای تعالی درخواست کرد زنی برای پرستاری بیمارش پیدا شود تا کاملاً بتواند از او توجه و پرستاری کند. چون این حاجت را از درگاه الهی درخواست کرد، از حرم مطهر بیرون آمد و در دارالسیاده پیرزنی را دید که به طرف مسجد می‌رفت. جلو آمد و به آن پیرزن گفت: ای مادر، من شخصی غریب و نا‌آشنایم. همسری دارم که در بستر مرض [صفحه ۲۸۱] افتاده است و من نمی‌توانم به خوبی از او پرستاری کنم و برایش غذا بپزم. از تو می‌خواهم اگر برایت امکان دارد، چند روزی از بیمار من به خاطر امام هشتم پرستاری کنی. پیرزن نگاهی به جوان کرد و در پاسخش گفت: من هم مانند تو غریبم و اهل این شهر نیستم و برای زیارت و آستان بوسی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام آمده‌ام، کسی را هم جز خدا ندارم، اکنون برای خشنودی این امام بزرگوار حاضریم که از مهمان بیمارش پرستاری کنم. پیرزن و جوان با یکدیگر به طرف منزل راه افتادند تا آنکه وارد منزل شدند، پیرزن کنار بستر مریض رفت و دید که مریض بینوا می‌نالد، اما ناله‌اش چنان دلخراش بود که جگر پیرزن را آتش می‌زد. ملافه‌ای بالای سر و صورت بیمار بود، پیرزن با دست لرزان ملافه را کنار زد. تا چشمش به مریض افتاد، فریاد کشید: آه، این دختر من است که در بستر مرض، آن هم در شهر غربت، بی پرستار افتاده. این همان است که یک سال تمام است مادر از فراقش می‌سوزد و می‌نالد. پیرزن فریادی کشید و یک طرف افتاد. دختر هم چشم گشوده، مادر خود را کنار بالینش دید. پس به گریه درآمد و گفت: این مادر من است. سپس مادر و دختر یکدیگر را در بر کشیدند و از توجه امام هشتم علیه السلام

اظهار سرور و شادمانی کردند. [۴]. [صفحه ۲۸۲]

مصائب امام رضا علیه السلام

حرکت امام رضا علیه السلام از مدینه

از مخول سجستانی روایت شده که چون قاصد برای بردن امام رضا علیه السلام به جانب خراسان بیامد، من در مدینه‌ی طیبه بودم. پس امام به مسجد الرسول رفت تا با جلدش وداع کند و کرارا پی در پی وداع کرد و هر نوبت که وداع می کرد، باز به طرف قبر مطهر برمی گشت و صدا به گریه و ناله بلند می کرد. من به حضرتش نزدیک شدم و سلام کردم. جواب سلام مرا داد. به وی تهنیت عرض کردم. آن حضرت فرمود مرا از جوار جدم بیرون می برند، از آن پس در زمین غربت می میرم و در کنار هارون دفن می شوم. من از همان راه که حضرت تشریف فرما شدند، پیروی کردم تا وقتی که در طوس وفات کرد و پهلوی قبر هارون دفن شد. [۵]. [صفحه ۲۸۳]

امر کردن امام رضا علیه السلام به گریه کردن برای او

از آن حضرت روایت شده است که فرمود: در وقت بیرون آمدن از مدینه عیال خود و اقارب را حاضر کردم و امر کردم که بر من گریه کنند که من بشنوم و گفتم به ایشان که دیگر به سوی شما بر نمی گردم. در زیارت جوادیه نیز مأثور است: السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَمَرَ أَهْلًا وَعِيَالَهُ بِالتَّيَاحَةِ عَلَيْهِ قَبْلَ وَصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ. سلام بر آن کسی که به اهل و عیال خود دستور داد پیش از آنکه به شهادت برسد، بر او گریه و نوحه کنند. [۶]. امام دست پسرش حضرت جواد علیه السلام را گرفت و به مسجد برد و دستش را بر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نهاد و او را به قبر مطهر چسباند و به رسول خدا سپرد و حفظ او را به برکت پیامبر صلی الله علیه و آله از خدا خواست. حضرت جواد علیه السلام به پدرش نگریست و گفت: به خدا سوگند به سوی خدا می روی. سپس امام هشتم علیه السلام به تمام خدمتکاران و وکلا- دستور داد تا از حضرت جواد علیه السلام اطاعت کنند و با او مخالفت نمایند و به آنها فهماند که حضرت جواد علیه السلام جانشین اوست. [۷].

مسیر حرکت امام رضا علیه السلام به سوی خراسان

به روایت صاحب ینابیع الموده امام رضا علیه السلام از مدینه‌ی طیبه بیرون [صفحه ۲۸۴] شد و از راه بصره و اهواز و فارس و نیشابور به مرو رسید.

رسیدن امام علیه السلام به سناباد طوس و خبر دادن از محل دفن خود

ابوالصلت هروی روایت می کند که چون امام مظلوم به سناباد طوس رسید، داخل قبه‌ای شد که قبر هارون در آنجا بود و در پیش قبر او خطی کشید و فرمود: این تربت من است و من در اینجا مدفون خواهم شد و حق تعالی این مکان را محل ورود شیعیان و دوستان من خواهد گردانید. به خدا سوگند که هر کس از شیعیان مرا در این مکان زیارت کند یا بر من سلام کند، البته حق تعالی مغفرت و رحمت خود را به شفاعت ما اهل بیت برای او واجب گرداند. [۸].

رسیدن امام رضا علیه السلام به سرخس و زندانی شدن آن حضرت

صالح المرادی روایت کرد که من رفتم در منزلی که حضرت رضا علیه السلام را در آن منزل حبس کرده بودند، در حالتی که آن حضرت را مقید نموده بودند. پس من از زندانبان حضرت اذن دخول خواستم. گفت: ممکن نمی‌شود بر آن حضرت وارد شوی، چون آن بزرگوار روز و شب هزار رکعت نماز می‌خواند و حال در مصلاهی خود مشغول مناجات و عبادت است. بنابراین مأمون حداقل حضرت رضا علیه السلام را مدت هفت ماه در سرخس مشهد بین راه متوقف نمود. [۹]. [صفحه ۲۸۵]

توطئه‌ی قتل حضرت امام رضا علیه السلام به دست مأمون

چون بنی العباس دیدند که مأمون برادرش محمد امین را به قتل رسانید و پوران دختر حسن بن سهل را به جهت خود تزویج نمود و لباس سیاسی که زی بنی العباس بود تغییر داد و خود را ملبس به لباس سبز نمود و شنیدند حضرت رضا علیه السلام را ولیعهد خود گردانید، دانستند که عن قریب خلافت از خاندان بنی العباس خارج خواهد شد و به خاندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام استقرار خواهد یافت. لذا مأمون را از خلافت خلع نمودند و با عمش ابراهیم بن مهدی بن منصور بیعت کردند. چون این خبر به مأمون رسید و دانست که فضل بن سهل به غیر صواب رأی داده است به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام، از این جهت در مقام قتل آن حضرت و فضل بن سهل برآمد. [۱۰].

شهادت حضرت امام رضا علیه السلام

اباصلت هروی می‌گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود: فردا به مجلس این کافر (مأمون) داخل خواهم شد. اگر از خانه‌ی آن شقی سر برهنه بیرون آمدم، با من تکلم نما و اگر چیزی بر سر پوشیده باشم، با من سخن مگو. چون در روز دیگر حضرت امام رضا علیه السلام نماز بامداد را اداء نمود، جامه‌های خویش را پوشید و در محراب نشست و منتظر می‌بود تا غلامان مأمون به طلب وی آمدند. آنگاه کفش خود را پوشید و ردای مبارک خود را بر دوش افکند و به مجلس آن ملعون در آمد و من در خدمت آن حضرت بودم. در [صفحه ۲۸۶] آن وقت طبقی چند از الوان میوه‌ها نزد وی نهاده بودند و آن ملعون خوشه‌ی انگوری که زهر را به رشته در بعضی از دانه‌های آن دوانیده بودند، در دست داشت و بعضی از دانه‌ها را که به زهر آلوده نبود از برای دفع تهمت می‌خورد. چون نظرش بر آن حضرت افتاد، مشتاقانه از جای خود برخاست و دست در گردن مبارکش آورد و میان دو دیده‌ی آن قره‌العین مصطفی را بوسید و آن جناب را بر بساط خود نشانید و آن خوشه‌ی انگور را به وی داد و گفت: یا بن رسول الله، از این انگور نیکوتر ندیده‌ام. حضرت فرمود: شاید انگور بهشت از این نیکوتر باشد. مأمون گفت: از این انگور تناول بفرما. حضرت فرمود: مرا از خوردن این انگور معاف نما. آن ملعون مبالغه‌ی بسیار کرد و گفت: البته می‌باید تناول کنید. مگر مرا متهم می‌داری با این همه اخلاص که از من مشاهده می‌نمایی؟ این چه گمان هاست که به من می‌بری؟ سپس آن خوشه‌ی انگور را گرفته دانه‌ای چند از آن خورد و باز به دست آن جناب داد و تکلیف خوردن نمود. آن امام مظلوم چون سه دانه از آن انگور زهرآلود تناول نمود. حالش دگرگون گردید و باقی خوشه را بر زمین افکند و متغیر الاحوال از آن مجلس برخاست، مأمون گفت: یا بن عم، به کجا می‌روی؟ فرمود: به آنجا که مرا فرستادی. سپس آن حضرت، حزین و غمگین، سر مبارک را پوشیده از خانه‌ی مأمون بیرون آمد. اباصلت می‌گوید به فرموده‌ی آن حضرت با وی سخن نگفتم تا به سرای خود داخل گردید و فرمود: در سرا را ببند. آنگاه رنجور و نالان بر فراش خویش تکیه فرمود. چون آن امام معصوم بر بستر قرار گرفت. در سرا را بسته در میان خانه محزون و غمگین ایستاده بودم، ناگاه جوان خوشبوی مشکین مویی را در میان خانه دیدم که نور ولایت و امامت [صفحه ۲۸۷] از صورتش ظاهر بود و شبیه ترین مردمان بود به جناب امام رضا علیه السلام. پس به سوی وی شتافتم و سؤال کردم: از کدام راه داخل شدی که من در را محکم بسته بودم؟ فرمود: آن خدای قادری که مرا از مدینه به یک لحظه به طوس آورد، از درهای بسته نیز مرا داخل ساخت.

پرسیدم: تو کیستی؟ فرمود: من حجت خدا بر تو هستم ای اباصلت. منم محمد بن علی، آمده ام که با پدر غریب مظلوم و والد معصوم و مسموم خود وداع کنم. آنگاه در حجره‌ای که حضرت امام رضا علیه السلام در آنجا بود، رفت. چون چشم آن امام مسموم بر فرزند معصوم خود افتاد، از جای جست و یعقوب وار یوسف گمگشته‌ی خود را در آغوش کشید و دست در گردن وی درآورد و او را به سینه فشرد و میان دو چشمش را بوسید و آن فرزند معصوم را در فراش خود داخل کرد. بوسه بر روی وی می‌داد و با وی از اسرار ملک و ملکوت و خزاین علوم حی لا یموت رازی چند می‌گفت که من نمی‌فهمیدم... آنگاه آن طایر قدسی به بال ارتحال ارتحال کرد و تعلقات جسمانی از دامان مطهر خود افشاند به جانب ریاض رضوان قدس پرواز کرد. [۱۱]. علامه مجلسی از اباصلت روایت کرده که گفت: امام جواد پس از آنکه از غسل و کفن پدر فراغت یافت، فرمود: برو در خانه را بگشای تا مأمون وارد شود. وقتی در را باز کردم، دیدم مأمون با غلامان خود بر در خانه ایستاده است. [۱۲] روایت شده است از معمر بن خلاد که روزی در مدینه امام محمد تقی علیه السلام فرمود: ای معمر، سوار شو! گفتم: به کجا تشریف می‌برید؟ [صفحه ۲۸۸] فرمود: سوار شو و کاری مدار. چون در خدمت آن حضرت به صحرا رفتم فرمود: اینجا بایست. سپس آن جناب ناپیدا شد و بعد از ساعتی پیدا شد، گفتم: فدای تو شوم، کجا بودی؟ فرمود: به خراسان رفتم و پدر مظلوم غریبم را کفن کردم و برگشتم. [۱۳].

حدیث غربت

درون حجره‌ی غربت خدا خدا می‌کرد کسی که عقده‌ی دل را به مرگ و می‌کرد شراره را نتوان با شراره کرد خموش به غیر زهر که او را ز غم رها می‌کرد نماز عید چه آورد بر سرش که مدام مثال فاطمه بر مرگ خود دعا می‌کرد نیافت حاصل امنی به غیر موج خطر میان لجه‌ی غم هر چه دست و پا می‌کرد چه جای زهر هلاهل که بر شهادت او غم مصاحبت قاتل اکتفا می‌کرد غریب و تشنه و تنها بدن کبود از زهر فتاده بود و به اجدادش اقتدا می‌کرد چون شخص مار گزیده به خویش می‌پیچید چه زهره بوده و با جان او چه‌ها می‌کرد [صفحه ۲۸۹] به هر نگاه که می‌بست و می‌گشود از درد جواد نور دل خویش را صدا می‌کرد حدیث غربت این بس که پای تابوتش دویده قاتل و گریان رضا رضا می‌کرد مؤید

امام رئوف، امام رضا علیه السلام

یاسر خادم می‌گوید: چون ساعاتی آخر روز وفات امام رضا علیه السلام فرا رسید، آن حضرت بسیار ضعیف شده بود، پس از اداء نماز ظهر به من فرمود: آیا غلامان و خدمتکاران غذا خورده اند؟ گفتم: آقا جان، با این حالی که شما دارید، چه کسی در اینجا غذا می‌خورد؟ حضرت برخاست نشست و فرمود سفره را بیاورید. آنگاه خدمتکاران را کنار سفره نشانید و خود نیز کنار سفره نشست و از حال یکایک آنها تفقد کرد. سپس به دستور آن حضرت غذا برای زنها بردند و پس از غذا خوردن آنها، امام بیهوش شد و ضعف بر آن حضرت غالب گردید. از حاضران صدای شیون برخاست، مأمون برحسب ظاهر می‌گریست و اشک بر گونه‌هایش می‌ریخت و اظهار تأسف می‌کرد. او بالای سر امام بود که حضرت به هوش آمد و به مأمون فرمود: با ابی جعفر (امام محمد تقی) خوش رفتاری کن... امام پس از گذشتن پاسی از شب رحلت فرمود. [۱۴]. [صفحه ۲۹۰]

به خاک سپردن امام رضا علیه السلام

چون حضرت رضا علیه السلام به شهادت رسید، مأمون یک شبانه روز مرگ آن حضرت را پنهان کرد، سپس دنبال محمد بن جعفر عمومی آن حضرت و گروهی از خانواده و دودمان ابی طالب که در خراسان بودند، فرستاد و چون حاضر شدند، خبر مرگ آن حضرت را به ایشان داد و گریست و بسیار در مرگ آن حضرت بی‌تابی از خود نشان داد و جنازه‌ی آن بزرگوار را صحیح و سالم

نشان ایشان داد. آنگاه خطاب به آن جسد مطهر گفت: ای برادر بر من دشوار است تو را در این حال ببینم. من آرزو داشتم که پیش از تو بمیرم و تو جانشین من باشی ولی خدا نخواست. سپس دستور داد آن حضرت را غسل داده کفن و حنوط کنند و خود در تشییع جنازه شرکت کرد و پیکر مطهر حضرت را در همین جایی که اکنون مدفون است، به خاک سپرد. [۱۵].

ثامن الحجج

من کیستم؟ گدای تو یا ثامن الحجج شرمنده‌ی عطای تو یا ثامن الحجج بالله نمی‌روم بر بیگانگان به عجز تا هشتم آشنای تو یا ثامن الحجج از کار من گره نگشاید کسی مگر دست گره گشای تو یا ثامن الحجج تا آخرین نفس نکشم دست التجا از دامن ولای تو یا ثامن الحجج خواهم ز بخت همت و از حق سعادت تا سیر نهم به پای تو یا ثامن الحجج دار الشفاست کوی تو و خود تویی طیب درد من و دوی تو یا ثامن الحجج [صفحه ۲۹۱] هستی چو پاره‌ی تن پیغمبر خدا جان جهان فدایی تو یا ثامن الحجج چون می‌شود که دیده‌ی من هم برد نصیب از دیدن لقای تو یا ثامن الحجج؟ سوزد همیشه لاله صفت قلب دوستان از داغ ابتلای تو یا ثامن الحجج هم ناله با جوان دل افسرده ات جواد گردیم در عزای تو یا ثامن الحجج مؤید

ثواب زیارت حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام

از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: پاره‌ای از تن من در زمین خراسان مدفون خواهد شد. هر مؤمنی که او را زیارت کند، البته بهشت او را واجب شود و بدنش بر آتش جهنم حرام گردد. [۱۶]. [صفحه ۲۹۲]

احادیثی از امام رضا علیه السلام

۱- لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّى يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ سُنَّةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ نَبِيِّهِ وَ سُنَّةٌ مِنْ وَلِيِّهِ فَأَمَّا السُّنَّةُ مِنْ رَبِّهِ فَكِتْمَانُ سِرِّهِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ نَبِيِّهِ فَمِدَارَةُ النَّاسِ وَ أَمَّا السُّنَّةُ مِنْ وَلِيِّهِ فَالضَّبْرُ فِي الْبُأْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ. [۱۷]. مؤمن اگر سه خصلت نداشته باشد، مؤمن نیست: سنتی از پروردگارش، سنتی از پیغمبرش و سنتی از امامش. اما سنت خدا سرپوشی و کتمان است و سنت پیغمبر مدارا با مردم است و سنت امام صبر در سختی و بدحالی است. ۲- عَلَيْكُمْ بِصِلَةِ اللَّيْلِ فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي تَمَانَ رَكَعَاتٍ وَ رَكَعَتِي الشَّفَعِ وَ رَكَعَةَ الْوَتْرِ وَ اسْتَعْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ [صفحه ۲۹۳] سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَ وَسَّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ. [۱۸]. بر شما باد برپایی نماز شب. پس اگر یکی از بندگان خدا در آخر شب (سحر) به پا خیزد و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر به جا آورد و در قنوت نماز وتر هفتاد بار از خدا طلب بخشش و توبه کند، این اعمال را انجام نمی‌دهد مگر اینکه از عذاب قبر و عذاب آتش جهنم و منع و حفظ می‌شود و عمر او طولانی می‌گردد و روزی و معیشتش وسعت و برکت می‌یابد. ۳- وَقِيلَ لَهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْبَحْتُ بِأَجَلٍ مُنْقُوصٍ وَ عَمَلٍ مَحْفُوظٍ وَ الْمَوْتُ فِي رِقَابِنَا وَ النَّارُ مِنْ وَرَائِنَا وَ لَا نَدْرِي مَا يَفْعَلُ بِنَا. [۱۹]. کسی به امام رضا علیه السلام عرض کرد: چگونه صبح کردید؟ امام فرمود: صبح کردم در حالی که عمرم کوتاه شده عملم ضبط شده، مرگ چون طوقی به گردنمان افتاده، آتش را پشت سر داریم و نمی‌دانیم با ما چه می‌کند.

پاورقی

[۱] کرامات الرضویه، علی اکبر مروج الاسلام، ص ۶۷. [۲] همای سعادت، همائی واعظ، ص ۱۱۵. [۳] مناظره‌ی دکتر و پیر، شهید

هاشمی نژاد، ص ۱۳۲. [۴] دارالسلام نوری، ص ۹۹ به نقل از زندگانی امام هشتم، رضائی، ص ۱۴۳. [۵] بحارالانوار ۷ ج ۴۹، ص ۱۱۷. [۶] کبریت احمر، ص ۱۸۲. [۷] انوار البهیة، ص ۲۳۹ به نقل از سوگنامه‌ی آل محمد (ص). [۸] جلاء العیون، ص ۹۳۳. [۹] منتخب التواریخ، ملاهاشم خراسانی، ص ۵۲۵. [۱۰] همان مأخذ. [۱۱] جلاء العیون، صص ۹۴۱ و ۹۴۲. [۱۲] همان مأخذ، ص ۹۴۳. [۱۳] همان مأخذ، ص ۹۵۵. [۱۴] عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۴۱ به نقل از سوگنامه‌ی آل محمد (ص) ص ۱۲۱. [۱۵] ارشاد مفید، ص ۲۶۲. [۱۶] جلاء العیون، ص ۹۳۱. [۱۷] تحف العقول. [۱۸] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۹۷. [۱۹] تحف القعول.